

# مشاغل در آثار حضرت عبدالبهاء

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## مشاغل در آثار حضرت عبدالبهاء

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در آثار حضرت عبدالبهاء، که علیرغم کثرت مشغله و فشار احزان ناشی از اعمال سوء ناقضان میثاق، امواج بحر الطاف و عنایت خویش را نصیب احبّاً می فرمودند، گاهی اوقات مشاهده می شود که شغل افراد را نیز طریقی برای هدایت آنها قرار می دادند و در کمال ملاحظت و مهربانی کلام خویش را القا می فرمودند. اگرچه، به قرار مسموع، تعداد این موارد بسیار زیاد است و در آثار دو مظهر ظهور نیز موارد بسیاری مشاهده شده است، اما آنچه که این عبد در فرصتی کوتاه توانست بیابد، صرفاً جهت سرور روحانی دوستان راستان در اقلیم ایران، تنظیم گردیده. امید است پیوندی که ما را با آن مرکز لطف و صفا مرتبط می سازد با مطالعه این آثار مبارک قوی تر و عمیق تر گردد. در انتی چند بیان راجع به "بدهکار و طلبکار"، "گرانی در ایران" و "تنگی معیشت" نیز ضمیمه شده است.

این مختصر می تواند فتح بابی در این زمینه باشد که در آینده دیگر دوستان آنچه را که می یابند بر آن بیفزایند و آن را تکمیل نمایند.

حکاک

هو الله



ORIGINAL

زنجان، جناب آقا میرزا حسین حکاک، علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای حکاک معنوی، فصّ نگین قلب را به نقش یا بهاء الأبهی پیارا تا سطر آیت کبری را در صفحه صدر بنگاری و خاتم سلیمانی به دست آری و دیوان را شکست دهی و اقلیم جاودانی را مسخر نمایی و علیک التّحیّة و الثّناء ع (مجموعه مکاتیب، شماره 72، ص 169)

مکتب دار

هو الله، همت آباد، جناب میرزا ابی الحسن نیریزی مکتب دار علیه بهاء الله

هو الله ای ادیب دبستان، جمیع اهل زمین طفلان مهاند و فرزندان نادان سبق خوان. پس در مصطبه معرفت بنشین و ادیب عشق شو و درس میثاق بده و حقیقت اشتیاق بنما و از فیض و اشراق نیر آفاق بیان کن و از جور و ستم فراق ناله و فریاد آغاز کن که آن روی چون مه تابان در پس پرده غیب ملکوت پنهان شد و در جهان پنهان اشراق کرد. ولی شکر حضرت احدیتش را که فیض عنایت مستمر است و سریر سلطنت مستقر. اول تجلّی از عالم مُلک، یعنی در حیز امکان، داشت. حال اشراق از ذروه لامکان. له الحمد والفضل والجود علی کلّ موجود وله أسلم من فی السّموات والأرض طوعاً و کرهاً و البهاء علی اهل البهاء. جمیع دوستان را فرداً فرداً تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمایند و بگویند از دلائل وفا به آستان مقدّس جمال ابهی این است که به جمیع شئون، یعنی گفتار و رفتار و کردار و تقدیس و تنزیه و تجرید و تفرید و اتّحاد و اتّفاق و خشیه الله و تقوی نصرت امرالله نمایند و به خدمت پردازید تا آیات باهره سلطان احدیت گردید. و البهاء علیک ع چون حضرت سلطان به عدالت در این اوان حکمران است، باید در جمیع محافل و مجامع دعای تأیید سریر سلطنت نمایند. ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص 48-49)

خیاط:

هو الله ای خیاط، رشته مریمی به دست آر و زخم آفاق را رفو نما؛ قیص یوسفی بدوز تا نفحات قدسش مشام پیر کنعان را معطر فرماید و ردای ممتاز برازنده بر هیکل خویش بدوز تا ذیلش خطای یاران را بپوشاند و جناب آقا محمد حسن عارف را تحیت برسان و بگو نشان عاشق آن باشد که سردش

بینی از دوزخ نشان عارف آن باشد که خشکش یابی از دریا.<sup>1</sup> دیگر تو ملاحظه فرما که عارف چگونه باید از بحر الهی مغترف<sup>2</sup> گردد تا عارف غارف شود و علیک التّحیّة و الثّناء ع (مکاتیب 8، ص 80)

هوالله ای خیاط جامه‌ای که بر اندام هیکل عالم موافق و موزون و برازنده است، خلعت میثاق است و تشریف عهد محبوب آفاق. چه که خیاط الهی این جامه را بریده و سلطان حقیقی بخشیده. حال کهنه‌دوزانی چند کمر همت بر بسته که از قماش‌های عتیق مندرس، که تار و پودش اوهام صرف است، جامه آلوده به جهة هیکل عالم دوزند و از این خلعت تقدّس رحمانی عاری و بری نمایند. فبئس ما هم يفعلون. این قیص از حریر ملکوت است و دستگاهش در جهان لاهوت و صانعش سلطان جبروت. و البهاء علیک ع (مکاتیب 6، ص 123)

### بلورفروش

شیراز، جناب آقا محمدحسن بلورفروش علیه بهاء الله الابهی

هوالله ای ثابت بر پیمان امیدم چنان است که به لطافت اخلاق و رقت قلب و روحانیت کبری و قوه انجذاب، الماس فروش گردی و لیس ذلک علی الله بعزیز... و علیک البهاء الابهی. 20 جمادی الثانی 1338، حیفا (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص 41)

شیراز جناب آقا محمدحسن بلورفروش علیه بهاء الله الابهی

هوالله ای بهائی معروف و مشهور آن دل بلور الحمد لله مشکوة نور گردیده و چون عرفان و محبت هر دو جمع شده نور علی نور آشکار و پدید گشته. جاهلان در پی حور و قصورند ولی عارفان مشتاق دیدار ربّ غفور؛ آنان عبده بطونند و اسیر شهوات گوناگون ولی عارفان آزادگانند و سالکان و آشفنگان؛ یعنی شیفته آن روی تابانند و آشفته آن زلف پریشان؛ دیدار یار بهشت برین است و مشاهده انوار روشنی چشم ابرار و سرور دل احرار. شکر کن خدا را که دیده حقیقی یافتی و در ملکوت دیرین مشاهده جمال آن دلبر نازنین نمودی. و علیک التّحیّة و الثّناء. ع (همان مأخذ، ص 30)

بنّا

<sup>1</sup> از اشعار سنائی غزنوی است.

<sup>2</sup> مغترف به معنای آب خورنده از رود یا چشمه است.

به واسطهٔ جناب میرزا احمد زرقانی، جناب آقا استاد کاظم بنا علیه بهاء الله

هوالله ای بنا بنائی نما که اساسش در ارض غربا و شرفه‌اش<sup>3</sup> در اوج سما و کنگره‌اش متواصل به عرش اعلیٰ؛ از زیر حدید و پولاد شدید، مرصوص و مشید و مخصوص و مؤید. اگر چنین بنایی نمائی مهندسی معمار و بنائی در نهایت اقتدار. والا بنیان بشر قاعاً صفصفا<sup>4</sup> گردد و لثالی صدف امکان خزف شوند مگر پرتو شمس حقیقت تابد و لطافت و لمعان بخشد. و علیک البهاء الابهی. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبداله‌اء، شمارهٔ 52، ص 22)

### چوپان

هوالله، ای موسی من، چوپان انسان شو و در کوه طور و کوی پر نور مشاهدهٔ تجلی سلطان ظهور نما. بارقهٔ حقیقت آفاق را نورانیت زایدالوصف بخشیده و قلوب را مراکز سنوحات رحمانیه فرموده و نفوس را منشأ اسرار روحانیه کرده؛ در سرها شور افکنده و بر دلها ابواب سرور گشوده و فیض حضور بخشیده. تا توانی این مرده را به آفاق منتشر نما ولی به حکمت مشرط در کتاب. وعلیک التّحیّة و الثّناء ع ع (مکاتیب عبداله‌اء، ج 9، ص 192)

### خبّاز (نانوا)

به واسطهٔ جناب بشیر الهی، شیراز جناب میرزا جلال زرقانی و آقا محمد صادق خبّاز علیهما بهاء الله الابهی

.....

---

<sup>3</sup> شرفه: هر یک از مثلثها یا مربع‌هایی که نزدیک به هم در بالای قصر یا دیوار گرد قلعه و شهر بنا کنند؛ کنگره (فرهنگ معین)

<sup>4</sup> اشاره به آیهٔ 106 سورهٔ طه (20) قرآن کریم است که دربارهٔ یوم قیامت گوید، "یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربّی نَسفاً فیدبُّها قاعاً صفصفا." (و از تو دربارهٔ کوهها می‌پرسند، بگو پروردگرم آنها را پخش و پریشان می‌کند و آن را همچون دشتی هموار رها می‌کند). قاع به معنی دشت هموار و صفصف به معنی، فلات بدون گیاه و صاف و هموار است.

هو الله ای خباز پرنیاز حضرت روح به حواریین می فرماید، "أنا خبزُ الذي نزل من السماء من أكل من هذا الخبز لن يموت أبداً".<sup>5</sup> می فرماید حقیقت عیسویّه مائده سماءیه است و از آن مائده سماءیه هر نفسی بهره گیرد به حیات باقیه فائز شود و همچنین شئون رحمانیه که از آن مظهر فیوضات ربانیه ظاهر شده. آن شئون نیز مائده سماءیه حضرت بیچون است. پس تو خباز الهی باش و سبب حصول و وصول و نزول این مائده سماءیه گردد. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص 8)

## عکاس

به واسطه جناب آقا میرزا باقرخان شیرازی

جناب آقا میرزا حسن عکاس باشی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای عکاس طاهر الأنفاس، عبدالبهاء در اقلیم شرق و غرب آنچه سیاحت نمود، انعکاس ناسوتی بسیار بود و صور صحرا و دریا و کوهسار و بوستان و گلستان و قصور و بیوت در نهایت اتقان. ولی انعکاسات لاهوتی کم و نایاب. پس تو همتی نما که صور ملأ اعلی را در آئینه قابلیت و استعداد بیندازی و انعکاسات لاهوتیه در صفحات ناسوت بنمایی. این صور نامتناهی است و این انعکاس باقی و برقرار. «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.» و علیک البهاء الأبهی. ع ع (مجموعه آثار مبارکه، شماره 84، ص 366)

جناب میرزا حسن خان و اخویشان میرزا عبدالباقی خان عکاس

یا بهاء الأبهی ای عکاس ملکوتی، جام نورانی و آینه روحانی را متوجه عالم ملکوت ابهی کن تا انوار تقدیس بتابد و آیات توحید جلوه نماید و صور ریاض و حیاض و گلشن و گلبن عالم بالا در جام جهان نما عکس اندازد و کشف اسرار ملکوت ابهی گردد. «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.» چه که تصویر بشر به قوت اصابع و دقت بصر هرچند پرشکوه و جلوه گر باشد، از هر جهت مطابق اصل نشود. اما تصویر شمسی انطباق حقیقی است که از خواص موهوبه اجسام صافیه است و مصورش

<sup>5</sup> انجیل یوحنا، باب 6، آیه 51 (من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان

بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند.)

ید قدرت ربّانیّه. لهذا مطابق واقع. اگر چنین عکسی بتوانی برداری، جان را جنت ابهی نمایی و دل را گلشن ملاً اعلی و البهآ علیک. ع ع (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 4، ص 101)

(صورتی در زیر دارد... = شعر از سیّد ابوالقاسم فندرسکی است که اینگونه آغاز می شود:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی \* صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت \* بر رود بالا همان با اصل خود یگاستی

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری \* گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن \* این بدنها نیز دایم زنده و بریاستی...

(مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 139)

### خادم قبرستان

هوالله ش، جناب میرزا علی، خادم شاه.....، علیه بهآء الله الابهی ملاحظه نمایند

هوالله ای خادم قبر مستور آن جدّ<sup>6</sup> مقدّس و رمس مبارک را محافظه نما و ملاحظه دار. چه که صد هزار چراغ آن مصباح را طائف و صد هزار شاه بنده آن درگاه مرتفع. اگر چنانچه حال نور آن مصباح از انظار مستور است و از اشرار محبوب، اما عنقریب آن نور جهان افروز شود و آن شعاع حرارتش عالم سوز. قدر این فضل و جود را بدان و به شکرانه قیام نما و البهآ علیک و علی کلّ ثابت علی میثاق الله. ع ع (همان، ص 162)

ش، جناب میرزا علی، خادم حرم ربّانی، علیه بهآء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی ای خادم حرم مطلع انوار اسم اعظم در پیش چیزی مرقوم شد و حال نیز این نامه نگاشته می شود. شکر کن حضرت احدیت را که به این موهبت مفتخر گشتی و به این عنایت مشتهر. خادم درگاهی که هزار نفوس مقدّسه است و مطاف ارواح مجرّده؛ نفعات انقطاع از ترابش استشمام می گردد و نسائم روح بخش حیات از غبارش استنشاق می شود. مطلع انوار حبّ الهی است و مشرق الطاف غیرمتناهی؛ طوبی نفس زار ذلک المقام المقدّس؛ طوبی لمشام تعطر من النّفحات المعطرّة

<sup>6</sup> جدّ (جمع: اجداث) به معنی قبر، گور، مرقد

المنتشرة من ذلك الموقع الاقدس و بشاره لنفس قد تدندن حوله بقلب خاضع و هيكل خاشع و قلب محترق و حشآء ملتهب و دموع منسجم و كبد مضطرم على تلك المظلومة المقدسة التي احترقت بنار محبة ربها و ذابت من شدة حرقة الفراق.<sup>7</sup> عبدالبهاء ع (همان، ص 164)

ساعت ساز

ش، جناب میرزا ابوق اس ساعت ساز، عليه بهاء الله الابهي ملاحظه نمایند

هو الابهي ای مشتعل به نار محبت الله ساعت که جسم منجمد و فلز متطرق<sup>8</sup> است، به سبب نظم و ترتیبی ماهرانه حرکت متنظمانه دارد با وجود آن که جسم ثقیل است اوقات انتقالات کوکب جلیل را معین نماید و بشیر قرب طلوع نیر فلک اثر گردد و چون حرکتی خفیف و ضعیف در جسم ثقیلی حاصل شود چنین ثمر جلیل حصول یابد. پس اگر حرکت شوقی روحانی در جسم انسانی که به مثابه روح این عالم عنصری است ظاهر شود چه آثار باهره و کمالات لامعه تحقق یابد. پس از خدا بخواه که به ترتیبی الهی و قوه ای روحانی سبب حرکت وجدانی هیاکل انسانی گردی و رصد حرکات کواکب ملاً اعلی و نجوم ملکوت ابهی شوی و چون روح پرفتوح علّت حرکت و اهتزاز جسم عالم امکان باشی و البهاء علیک و علی کلّ من ثبت علی عهدالله و میثاقه. عبدالبهاء ع (همان، ص 169)

خادم بیت شیراز:

هو الابهي ش، حضرت افنان جناب میرزا جلال عليه بهاء الله الابهي ملاحظه نمایند

هو الابهي ای خادم درگاه الهی مکاتیب متعدده مرقوم شد و ارسال گشت. این مظاهر لطف و عنایت به آن جناب مستدیم است و مستمر. اگر بدانی که در چه آستانی پاسبانی و در چه درگاه دربان، یقین

<sup>7</sup> مضمون بیان عربی به فارسی: خوشا به حال کسی که آن مقام مقدس را زیارت کند؛ خوشا به حال مشامی که از بوهای خوش معطر انتشار یافته از آن مکان اقدس معطر شود و بشارت باد نفسی را که با قلبی فروتن و هیکی خاضع و دلی مشتعل و درونی ملتهب و خونی جاری و جگری سوزان طائف حول آن مظلوم مقدسی گردد که به آتش محبت پروردگارش مشتعل بود و از شدت سوز فراق ذوب شد.

<sup>8</sup> راه جوینده؛ راه یابنده (فرهنگ معین)

کفی که بر سر اکیلیل جلیل داری و بر تن خلعت سروری از ملکوت علین؛ بر سریر بزرگواری جالسی و بر تخت شهریاری مستقر. چه که جاروکش بارگاهی که منزلگاه ملیک ملکوت اسما و صفات بود و بنده درگاهی که ملجأ و ملاذ طالبان دیدار رب البرهان و الآیات الواضحات بود. روحی و ذاتی و کینوتی و حقیقتی له فدا. شکر کن حضرت احدیت را که به چنین فضلی موفقی و به چنین عنایتی مؤیدی. شبیه<sup>9</sup> که خادم حرم کعبه بود در آن زمان حقیر به نظر می آمد؛ حال، هر یک از سلاله او بر کرسی عزت برقرار و افتخار به جد نامدار خویش می نمایند. و البهء علیک و علی کل زائر فازه. عبدالبهاء ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص 328)

تاجر:

هو الابهی مصر، حضرت افنان سدره تقدیس جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی ای فرع رشیق سدره الهیه حضرت ابوی علیه بهاء الله الابهی با اخوان وارد و به تراب آستان مقدس فائز و به طواف مطاف ملاً اعلی مشرف گشتند و شب و روز به ملاقاتشان مشغول و مؤانستشان مألوف هستیم و از حق می طلبیم که آنچه مشقت در این مدت کشیده اند من بعد مبدل به راحت و روح و ریحان گردد و اگر چنانچه اسباب تجارت غیر راجحه به هم خورد، امیدوارم که وسائط تجارت الهیه و مشاغل روحانیه که سبب ربح عظیم است فراهم آید. این کسب و تجارت حطام دنیا عاقبتش خسران مبین است و آن تجارت سبب حصول کنز عظیم در ملکوت علین. مؤسس این

<sup>9</sup> شبیه نام اصلی عبدالمطلب، جد حضرت رسول، بوده است. هاشم پسری داشت به نام (شبیه) که بعدها او را (شبیه الحمد) گفتند اما او در موقع وفات پدر کودک و نزد مادرش در یثرب به سر می برد بنابر این (مطلب بن عبدمناف) برادر هاشم متصدی مناصب گردید و پس از چندی برای آوردن برادرزاده خود به یثرب رفت و شبیه را با خود به مکه آورد. مطلب شبیه را با خود بر شتر سوار کرده بود. مردم چون او را نمی شناختند گمان کردند برده ای است که مطلب خریده و با خود می آورد لذا او را (عبدالمطلب) خواندند. ولی مطلب به آنها فهماند که این جوان برده نیست بلکه پسر برادرش است که در یثرب بوده. اما از آن پس نام عبدالمطلب بر او ماند و کسی او را شبیه ننماید. عبدالمطلب بزرگ شد و با کمک مردم خرج که اقوام مادرش بودند اموال پدر را از عمویش نوفل باز ستاند اما مزاحم عمومی دیگرش مطلب که عهده دار رفادت و سقائیت بود نشد.



تجارت‌ها سبب سقیم است و مروج آن تجارت جمال ابی بسلطان مبین. پس شکر کن خدا را که اسبابی به جهت حضرت ابوی فراهم آورده که بتواند به آن تجارت پردازد و البهاء علیک و علی کلّ ثابت علی عهدالله. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص 344)

هو الابهی ش، حضرت فرع رفیع جناب آقا میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی ایہی الفرع الرفیع من السدرة المبارکة... ملاحظه کن که عواقب تجارت و زراعت و صنعت چه بود و چه ثمر داشت؛ سم مهلک بود یا شهد نجات؟ مضرت جان بود یا مسرت وجدان؟ فاعتبروا یا اولی الأبصار. پس در فکر تجارت و زراعت و صنعتی باشید که ثمرش شیرین و رائحه‌اش عنبرین و ریحش عظیم و رواجش در ملکوت علین باشد. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 87، ص 284)

درویش (فقیر سالک)

فارس شیراز، به واسطه حضرت افنان سدره مبارکه آقا میرزا بزرگ، جناب آقا علی محمد علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بر تفصیل اطلاع حاصل شد. هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب. اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که در این وادی سلوک نمایند و به این اخلاق متخلف شوند، روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند، هر نام که عنوان گردد ضرری ندارد. درویش که از قلم اعلی تحریر یافت معنیش فحواى رساله سلوک است و بسیار مقبول. ولی جمعی الآن در این جهانند و به ظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بارگران بر سائر ناس. به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسبی مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمردند و حال آن که از برای توت شمردن و فواکه توسرکان و موسم خرمای عربستان دوستان فرسخ طی نمایند. اینگونه نفوس مہملہ البتہ مقبول نہ. زیرا هر نفسی باید کاری و کسبی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه این که خود حمل ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد. باری، سیر و سلوک در وادی عشق و محبت الله بسیار محبوب و ذکر حق مقبول و از شدت فرح و سرور غزل خوانی و نغمه سرایی مطلوب و مادون آن اوهام و عیوب و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 52، ص 396)

هُوَ اللهُ اى درویش عوض، جان در ره جانان بیاز ولی عوض مطلب زیرا مخالف روش عاشقان و رأی منجذبان است از خدا می‌طلبم که در عوض رضای احبای الهی باشد زیرا رضای احبای الهی رضای حق است و البهَاء علیک ع ع (مکاتیب 8، ص 81)

هوالله اى دوست حقیقی بعضی از دوستان که حال صفت درویشی را بهانه نموده‌اند در گوشه و کنار و کوچه و بازار به رمز و اشاره به ستایش جمال قدم مشغول و به تشویق ناس مألوف، غزلهائی نمایند و نغمهٔ روحانی سرایند، این نفوس من بعد ترک این وضع خواهند نمود؛ ولی حال، سبب تشویق ناس است. کسی نباید تعرض به آنان کند. ولی اگر چنانچه پرسه‌زنی کند، این بسیار مذموم است و مخالف دین الله و منافی استغنا و سبب ذلّ امرالله. ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 52، ص 397)

### آبیاری

هوالله اى بندهٔ الهی تا توانی در هدایت خلق کوش و سقایت بوستان حق نما. ید عنایت در مزرعهٔ آفاق تخمی پاک افشانده و البته این کشت دهقان حقیقت جهان را بهشت نماید و این تخم پاک ارض را زینت افلاک بخشد و احبای الهی در این جویبار آبیاری و آب فیض حضرت پروردگار. پس تا توانی آبیاری کن تا فیض حضرت باری کامگاری بخشد و نور احدیت بدرخشد و یگانگی علم افرازد و بنیان بیگانگی براندازد؛ محبت عمومی رخ بگشاید و جهان آئینهٔ فیض یار مهربان شود و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 87، ص 76)

### عطار

الله ایهی ... اى عطار نافهٔ اسرار هر دم نثار کن و صدهزار مشام معطر نما و آفاق را معنبر کن، عطر محبت مشام مشتاقان را تر و تازه نمود. (مجموعه مکاتیب، شماره 88، ص 3-292)

### آهنگر

الله ایهی ... اى آهنگر عشق نفوسی چون آهن سردند، در آتش میثاق انداز؛ چون برافروزد هر یک را تیغ بران نما. (همان)

### طیب

هُوَ الْأَبْهَى اى طیب حبیب، شفاء جسمانی به گیاهی و معجون و خلاصه و دریاقی میسر گردد و موقت است عاقبت بیمار از دار اکدار بیزار گردد و ناچار روزی به دارالقرار پرواز کند. ولی شفاء

روحانی و صحت و عافیت وجدانی مطلوب و محبوب و منتهی آرزوی اصحاب قلوب زیرا شفای ابدی است و بقای سرمدی و مزاج روح را علاج ماء طهور و کأس کان مزاجها کافور و فیض مجلی طور و تعالیم ربّ غفور. تا توانی خلق و خوی حقّ گیر و واله و شیدای روی او شو و در سر کوی او مأوی گزین و بوی دلجوی او به مشام آر و به سوی او نماز آر تا از جهان و جهانیان بی نیاز گردی و به عجز و ابتهال همراز و انباز عبدالبهاء شوی و علیک البهآء ع ع (مکاتیب 8، ص 122)

هُوَ الْأَبْهَىٰ أَيْ طَيِّب قُلُوبٍ أَحْبَّاءِ الْهَىٰ، الْيَوْمَ أَمْرَاضٌ شَدِيدَةٌ وَعَلَلٌ وَاسْتِقَامٌ مَتَوَعَّةٌ بِرَهْيَاكُلٍ رُوحِيَّةٍ وَ قُلُوبٍ وَ أَرْوَاحٍ نَفُوسٍ بَشَرِيَّةٍ مُسْتَوَلِيَّةٍ شَدِيدَةٌ لِهَذَا بِهٖ عَوْنٌ وَ عَنَايَةٌ جَمَالٌ قَدَمٌ بَايَدٍ اِطْبَآئِي حَازِقَةٌ بِهٖ دَرِيَاقُ فَارُوقٍ اعْظَمُ مَعَالِجُهُ نَمَائِدُ وَ اَيْنَ طَيِّبِيَانِ الْهَىٰ بَايَدُ گَاهِ گَاهِي بِهٖ اطْرَافٌ وَ نَوَاحِي نِيْزَ عُبُورٍ وَ مَرُورٍ نَمَائِدُ تَا بِهٖ قُوَّتُ رُوحِ الْقُدُسِ تَأْيِيْدُ الْهَىٰ بِيْمَارِهَا وَ كُورِهَا وَ كِرْهَآئِ اطْرَافٍ رَا شِفَا بَخْشَنْدُ. اَز قَرَارِ مَعْلُومٍ دَر نَوَاحِي قَفْقَازِ اَز جَمَلِ اِيْرَوَانِ عَلِيْلٍ مُسْتَعَدِّ مَعَالِجُهُ وَ مَتَمْنَائِي شِفَا بَسِيَارٍ وَ اَنْ جَنَابِ طَيِّبِ حَازِقٍ؛ اِگَر مُمْكِنٌ بَشُودِ يَكُ سَفَرِ بِهٖ اَنْ صَفْحَاتٍ فَرْمَائِيْدُ بَسِيَارٌ بِجَا وَ مَقْبُولٌ خَوَآهْدُ وَاَقْعُ شَدُّ وَ الْبِهَآءُ عَلِيْكُ ع ع (مکاتیب 8، ص 123)

هُوَاللهِ اِي حَبِيْبٍ، طَيِّبِ قُلُوبٍ وَ حَكِيْمِ رُوحَانِي هَر مَرِيْضٍ رَا دَوَائِي وَ هَر دَرْدٍ رَا دَرْمَانِي تَعْيِيْنِ فَرْمُودِ يَكِي رَا مَعِيْجُوْنِ الْهَىٰ دَهْدِ دِيْگَرِي رَا دَرِيَاقُ رَحْمَانِي؛ وَلِي عِلَاجٍ عَمُوْمِي كِه هَر مَزَاجٍ رَا بَهَآجٍ وَ هَر شَعْلَهٗ مَخْمُودٍ رَا وَهَآجٍ نَمَائِدُ اَنْ پَادِ زَهْرِ عَنَايَتِ اسْتِ كِه مَوْرَثِ اسْتِقَامَتِ اسْتِ لِهَذَا اَز حَقِّ اَمِيْدِ چَنِينِ اسْتِ كِه اِبْوَابِ الطَّافِ بَگْشَايِدُ وَ نَظَرِ بِهٖ اسْتِحْقَاقِ نَمَائِدُ وَ هَر دَمِ عَنَايَتِي فَرْمَائِدُ ع ع (مکاتیب 6، ص 141)

هُوَاللهِ اِي طَيِّبِ جَانِهَا، يَحْيَايِ حَصُورِ طَيِّبِ وَقُورِ بُوْدِ چُونِ مَلَاخِظَهٗ نَمُودِ كِه اِسْرَائِيْلِيَانِ مَقْلُوبِ وَ مَقْهُوْرِ وَ مَنْفُورِ وَ بِهٖ هَر عِلَّتٌ وَ مَرَضِي مَبْتَلَايِ اَيْنِ دَارِ غُرُورِ لِهَذَا عِلَاجِ اَنْ اَمْرَاضِ رَا بَشَارَتِ كَبْرِي دِيْدِ وَ مَرْدَهٗ بِهٖ ظُهُورِ مَلَكُوتِ بَخْشِيْدِ. حَالِ تُو نِيْزِ اِگَرِ اَمْرَاضِ نَفُوسِ رَا شِفَا خَوَآهِي وَ دَرْدِ دِلْهَا رَا دَرْمَانِ طَلْبِي بَشَارَتِ بِهٖ ظُهُورِ مَلَكُوتِ اَعْلَى دِهٖ وَ سَبَبِ اَحْيَاءِ نَفُوسِ شُو كُورَانِ رَا بِيْنَا كُنْ وَ كِرَانِ رَا شِنُوَا فَرْمَا وَ گَنگانِ رَا گُويَا نَمَا تَا تَأْيِيْدِ مَلَكُوتِ بِيْنِي وَ قُوَّتِ وَ قَدْرَتِ رَبِّ الْجَبْرُوتِ مَشَاهِدَهٗ نَمَائِي وَ عَلِيْكُ التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ ع ع (مکاتیب 6، ص 154)

خطاب به میرزا حاجی آقا طیب:

هُوَاللهِ اِي پَزِشْكِ دَانَا اِگَرِ حِزَاقَتِ كَامَلَهٗ خَوَآهِي وَ حَكْمَتِ جَامِعَهٗ جُوبِي، جَمْعِ بِيْنِ طَبِيْنِ نَمَا وَ بِهٖ اَيْنِ جَنَاحِيْنِ پَرُوَاژِ كُنْ. يَعْنِي طَيِّبِ اَجْسَامِ بَاشِ وَ پَزِشْكِ دِلْهَا وَ مَعَالِجِ جَانِهَا. جَسْمِ عَلِيْلِ عَالَمِ رَا دَوَايِ نَافِعِ بَاشِ وَ مَزَاجِ ضَعِيْفِ اَدَمِ رَا دَارُوِي نَاقِعٍ؛ سَمِّ جَهْلِ وَ غَفْلَتِ رَا دَرِيَاقِ اعْظَمِ شُو وَ زَهْرِ اِحْتِجَابِ وَ

سوء اخلاق را پادزهر مکرّم گرد تا از افق طبّ الهی چون آفتاب بدرخشی و از مشرق حکمت ربّانی چون مه تابان طالع شوی و حیات روحانی و زندگانی جاودانی مبذول داری و البهاء علیک و علی الدّین عاجلوا القلوب بنفحات الله. (امر و خلق، ج3، ص481)

ای طیب، حبیب باش زیرا شفای طیب موقت است ولیکن درمان حبیب الی الابد. آن طبّ جسمانی است نهایت مغلوب امراض گردد و به پایان مقهور علل و اسقام شود اما علاج حبیب فائق بر امراض و غالب بر علل، در دو جهان چون مه تابان بدرخشد و هر دردی را درمان گردد. در جمیع مراتب مقصد و مرادت خدمت عالم انسان باشد و اعظم آمالت پیروی حضرت رحمان. (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص59)

در لوح جناب آقا ملا نصرالله چنین می‌فرمایند:

هو الله ای رفیق روحانی طیب حاذق و پزشک ماهر امراض مزمنه معالجه نماید و داء عضال<sup>10</sup> دوا نماید؛ زخم کارگر را مرهم التیام بخشد و ضربه دامغه<sup>11</sup> را ضمادهای فائقه به کار برد. چنان که شاعر عرب می‌گوید، "یدعی الطّیب لشدة الأوصاب"<sup>12</sup> یعنی طیب را به جهت مرض شدید دعوت کنند. حال، هیچ مرضی اعظم از نادانی نه و هیچ درد بی درمانی اشدّ از احتجاب از خلق نیست. طیب روحانی باش، پزشک آسمانی شو، علیلان دل و جان را داروی رحمانی بخش و مریضان جاهلان را به شفاخانه الهی دلالت نما؛ طنزور<sup>13</sup> ملکوت ابی به کار بر؛ جدوار<sup>14</sup> ملا اعلی استعمال نما؛ درباق فاروق اخلاق رحمانی مبذول دار و اکسیر اعظم محبت الله شایان و رایگان کن تا نفوس پشمرده ترکان را طراوت و لطافت بخشی و اموات غیر اَحیاء آن قبائل و ملل را به نفس مسیحایی زنده نمایی. امید از

<sup>10</sup> داء عضال: درد سخت از پا در آورنده (فرهنگ لاروس)

<sup>11</sup> دامغ و دامغه: شکستگی سر که به مغز رسیده باشد (فرهنگ لاروس)

<sup>12</sup> شعر از قطعه‌ای است که ابن قتیبه آن را در عیون الاخبار، جزء هشتم، ص 38-39 آورده است؛ اما در آنجا "یدعی الطّیب لکثرة الاوصاب" آورده است. (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص324)

<sup>13</sup> کلمه طنزور به ظنّ قوی صورت دیگری از کلمه تنتور (Teinture) است و آن مایعی است که از تلفیق الكل با مواد دارویی به دست می‌آید و انواع مختلف آن در طبّ به مصرف می‌رسد. (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص324)

الطاف ربّ مجید چنان است و انتظار چنین، تا چه کند قوّت بازوی دوست، و علیک البهاء الأبهی،  
(مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 322)

هوالبهی ای طیب حبیب شفاء جسمانی به گگاهی و معجونی و خلاصه و دریاقی میسر گردد و موقت  
است. عاقبت بیمار از دار اکدار بیزار گردد و ناچار روزی به دارالقرار پرواز کند. ولی شفاء روحانی و  
صحّت و عافیت وجدانی مطلوب و محبوب و منتهی آرزوی اصحاب قلوب. زیرا شفاء ابدی است و  
بقای سرمدی و مزاج روح را علاج ماء طهور و کأس کان مزاجها کافور و فیض مجلّی طور و تعالیم  
ربّ غفور. تا توانی خلق و خوی حق گیر و واله و شیدای روی او شو و در سر کوی او مأوی گزین  
و بوی دلجوی او به مشام آر و به سوی او نماز آر تا از جهان و جهانیان بی نیاز گردی و به عجز و ابتهال  
همراز و انباز عبدالبهاء شوی. و علیک البهاء ع (بشارة النور، ص 429)

در لوح حکیم باشی قزوینی می فرماید:

هوالله ای یار عبدالبهاء ... بعد از این صدمات و مشقّات و زحمات و بلیّات در تبلیغ ایلیات با کمال  
قوّت و شجاعت و صفا خواهید برخاست و به تأیید تضرّعات عبدالبهاء حکماً موفق خواهید گشت. شخص  
معقول کارش چنین است ابدأ وقت را از دست نمی دهد. آن وقت سیف قاطع کوبد و در کمال  
معقولی دامن به کمر زند و شب و روز آرام نگیرد و دمی راحت نجوید؛ علی الخصوص حکیم باشد و  
طیب؛ دیگر معقولیش بیشتر باشد. زیرا دریاق اعظم به کار برد و به معجون الهی معالجه نماید. گاهی  
ناخوشی بهانه کند و بر سر بیمار رود و پرستار شود و جسم و روح هر دو را معالجه نماید و علاج  
برءالسّاعه به کار برد. باری طبابت این است؛ حکمت این است. و البهاء علیک. ع ع (مائدة آسمانی، ج  
5، ص 69)

الله ابهی ای طیب دل‌های پریشان هر مرض مزمنی را دریاق فاروق میثاق ده و هر درد بی‌درمان را  
معجون برءالسّاعه عرفان بخش تا قوّت اسم اعظم در حقایق و رمم تأثیر نماید "یُحیی العظام و هیّ"

---

<sup>14</sup> کلمه جدوار به فتح اول نام نوعی از ریشه‌های گاهی است که برای رفع اثرات زهر عقرب و مار  
مصرف می‌شود. (همان مأخذ)

رَمِيمٌ<sup>15</sup>. هر مرضی را علاجی و هر دردی را درمانی مگر عِلَّتْ حماقت را که درد بی‌درمان است "وإن یروا کلّ آیه لا یؤمنوا بها"<sup>16</sup> ع ع (مائدة آسمانی، ج 5، ص 126)

هو الابهی

ای طیبِ حبیب، اگر حکیم حاذقِ ماهری دردمندم، درمانی کن؛ علیم، علاج آسمانی بنما؛ داغ درونم را سُکون و خمودی بخواه و حُرقت دلم را خفتی بده؛ جگر مجروح را مرهمی کن و احشاء محروق را ترشّی احسان کن. درد این عبد فرقتِ جمال ابهی؛ زخمِ این دل هجرانِ آن دلبر یگتا؛ بیماریِ این جان حرمان از مشاهده آن روی جهان آرا؛ درمانش جوار رحمت کبری و صعود به ملکوت ابهی. رَبِّ یَسِّرْ لی هذا وَ البَاءُ عَلٰی اهلِ البَاءِ فی النِّشَاةِ الاُخْرٰی. ع ع (منتخبات مکاتیب، ج 5، ص 308)

ادیب و طیب:

... ادیب باید طیب باشد یعنی اطفال را تعلیم دهد و اخلاق را تعدیل نماید علم و دانش آموزد و به خلق و خوی ربّانی پرورش دهد طیب اخلاق باشد تا ابناء آفاق را از علل و امراض روحانی معالجه نماید اگر در این مورد عظیم همت جلیله مبذول شود عالم انسانی زینت دیگر یابد و نورانیت دیگر حاصل نماید جهان ظلمانی نورانی شود و عالم امکانی بهشت جاودانی گردد حتی دیوان فرشتگان شوند و گرگان شبان اغنام گردند و کلاب غزالان بر وحدت شوند و درندگان چرندگان شوند و مرغان تیز چنگ خوش نغمه و آهنگ گردند... (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 126)

ای طیبِ ادیب ... تو الحمد لله که دو قوه داری طبابت جسمانی و طبابت روحانی و روحانیات را نفوذی عظیم در عالم جسمانی مثلاً مریض را بشارتی ده و سرور و تسلی ده و بوجد و طرب آر. بسیار واقع که آن سرور و فرح سبب شفای عاجل شد ... حال چون چنین است به دو قوه معالجه نما احساسات روحانیه را در امراض عصبیه تأثیری عجیب است. (همان، ص 146)

موارد مرتبط با مسائل اقتصادی

<sup>15</sup> قرآن کریم، سوره یس (36)، آیه 78: استخوان‌ها را در حالی که پوسیده‌اند از نو زنده می‌گرداند.

<sup>16</sup> قرآن کریم، سوره انعام (6) آیه 25 و سوره اعراف (7)، آیه 146: و اگر هر معجزه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند.

## طلبکار و بدهکار

هوالبهی یا من ینادی بالمیثاق جناب حاجی چون طلبکار سرهنگ ترک و سرباز آذربایجان حاضر و این عبد چون مدیون پاک باز مقروض و مفلس و متحیر و متفکرم که چگونه این دینِ تومانِ یک هزار منفعت را در هر ماهی ادا نمایم. زیرا حاجی مکاتیب مطلوبه را در هر ماهی منفعتی منضم فرمایند. چندی بود نظر به مشاغل عظیمه این عبد مهلت داده بودند و بسیار معقولی می فرمودند. حال، الیوم مثل داین و طلبکار که خوف افلاس مدیون او را بی قرار و مضطرب نماید بغته حاضر و دفعه پنچ سند را تحصیل خواهند و تا نگیرند برنخیزند. فرق میان جناب حاجی و سرباز آذربایجانی این است که سرباز طلبکار در خانه را بگیرد و در کمین نشیند ولی جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمایند. باری، از جمله سندها که مرقوم فرموده اند سندی است که به اسم شما است. باری، ناچار از ادای این دین مستوعب<sup>17</sup> شدیم علی الخصوص که بر این دین مستوعب ربح و منفعت مرگب نیز محقق است... ع (مجموعه مکاتیب، شماره 88، ص 242)

### تنگی معیشت:

طهران، به واسطه حضرت ادیب، جناب آقا میرزا علی محمد شیرازی علیه بهاء الله الابهی

هوالله ... ای یاری مهربان نامه های متعدده ارسال نمودی ولی فرصت جواب نشد. از فقر منال و به توانگری مبال و از عسرت در معیشت محزون مباش و از تنگی دست دلخون مگرد. ایامی است در گذر است و حیاتی است بی اثر و ثمر؛ مگر نفوسی که به نفس رحمان زنده گردند و قلوبی که به ذکر حق مشغول شوند و حیات ابدیه یابند و موهبت سرمدیه جویند؛ الطاف ربانی بینند، عواطف سبحانی مشاهده نمایند، آیات هدی ترتیب نمایند، تأیید ملاء اعلی ملاحظه فرمایند. این نفوس بزرگوارند و به موهبت پروردگار باقی و برقرار. خواه غنی باشند و خواه فقیر؛ خواه اسیر باشند و خواه امیر. ولی در حق شما دعا نمودم تا این ضیق را وسعتی و این تنگی را گشایشی حاصل گردد. امیدوارم که ابواب برکت مفتوح شود و دل و جان مسرور و مشروح شود و علیک البهاء الابهی ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 52، ص 399)

### گرانی در ایران:

به واسطه جناب بشیر الهی، جناب آقا حیدر علی سروسستانی علیه بهاء الله الابهی

<sup>17</sup> همه را فرا گیرنده (فرهنگ معین)

هو الله ای ثابت نابت اثر خامهٔ مشکین حلاوت شهد و انگبین داشت. لهذا مذاق روحانی شیرین گشت. از سختی و گرانی ایران ناله و فغان نموده بودید. اما هیچ می‌دانی که ایرانیان چه کرده‌اند و هنوز غافلند؟ در اقصی بلاد امریکا نفوس بیدار شده‌اند و اهل ایران هنوز در خواب غفلت گرفتار. سختی و گرانی از گرانجانی است که مورث هر بلایی و سبب هر ابتلائی. شما دعا کنید که نفوس بیدار گردند و به درگاه پروردگار راه یابند همهٔ این زخم‌ها مرهم یابد و جمیع این دردها درمان جوید ... و علیک البهائم  
الأنبی ع ع (مجموعه مکاتیب، شماره 87، ص 451)